

مسأله آب هلمند از مسایل ملي و حیاتي ملت افغانستان

طبقات مردم و روشنفکران و جوانان و طنخواه توجه فرمایند!

ما در باره مذکرات دوستانه اولیای امور، با مقامات رسمی دولت دوست و همجوار عزیز ما ایران مکرراً تذکار نمودیم، که مسأله آب هلمند و تقسیم آن بحیات مردم ما و مخصوصاً کشاورزان و برادران هموطن ما در ولایت نیمروز رابطه مستقیمی دارد، و احیای مجدد این ولایت تاریخی افغانستان نیز باین مسأله وابسته است. چون مقامات حکومتی ما تا کنون درین باره اطلاعی را به سمع مردم نرسانیده اند، البته این سکوت وزرات خارجه، موجب تشویش مردم افغانستان است، و درین باره مکتوبی از قندهار رسیده و دران چنین نوشته اند:

"بناغلی د مساوات چلوونکي! ستاسی د اخبار وروستی شماره دلته را ورسیده، او د دې خای خلك يې ډېر متاثر کړل. ولې تاسې دغسې ملي خبرې او د خلکو د ژوندانه غټې مسالې په اجمال ذکر کوی؟ مور خو نه یو خبر، چې دغه زموږ د هلمند اوبه څنگه دي؟ او څنگه ویشلې کیري؟ او زموږ ایراني وروڼه، زموږ د وطن په دغو اوبو څنگه دعوه لري؟ او رسمي ادارې ولي مور په دې شخړه نه خبروي؟ دلته چې په ملي محافظو کې ستاسې اخبار ولوست سو، نو هر څوک دا وایي، چې تاسې باید د دغې شخړې په اصلي کیفیت مور او ټول افغانان خبر کئ. مور چې دغه خبره اورېدلې ده، نو یقیناً ډېر پرېشان یو چې دا به څنگه سي؟"

نگهت زلف تو آمد بشامم در شام بخدا تا بسحر خواب پریشان کردم

په ملي او حیاتي خبرو کې د خلکو عامه پریشاني هغه وخت هیسته کیدای سي، چې دوي په حقایقو خبرسي. او دا د ملي اخبارو وظیفه ده، چې خلک وینن کړي. اوس مور منتظر یو، چې تاسې د دې شخړې سوابق او اوسنی حال ولیکئ، چې خلک د خپلو ملي حقوقو ساتنی ته چمتو سي. مور د خپلو اوبو حق چاته نه پرېږدو او هر حکومت چې په افغانستان کې وي، باید دغه زموږ تاریخي او حیاتي حقوق وساتي او بې له رضا شخه د ملت داسې کومه فیصله ونکړي چې هغه د افغانستان د

خلکو خوبه نه وي. (له کندهاره عبدالهادي).

طوريکه در بالا ميخوانيد، يقيناً مسأله آب هلمند، اکنون مورد نگراني عامه در افغانستانست، و بنا برين مراجع رسمي و حکومتي نبايد دران باره اقدامي کنند، که مورد قبول مردم ما نباشد. زيرا در مسأله آب هلمند قرار دادیکه درسنه ۱۳۱۷ش از طرف وزير خاجه آنوقت با دولت ايران امضا شده بود، شوراي ملي افغانستان آنرا رد کرد و اکنون هم اگر دران باره قراردادي عقد شود، که مورد رضا و اطمینان مردم نباشد، حتماً از طرف ملت افغانستان و شوراي ملي آن باز رد خواهد شد.

در اوقات سفر شاغلي هویدا صدر اعظم ايران بکابل و جريان مذاکرات آن مردم منتظر بودند، که چيزي را دران مسأله بشنوند، ولي گفته شد، اين مسأله کاملاً تخنيکي است! در حالیکه مردم ما ميخواهند، جنبه هاي غير تخنيکي و فني آن را بشنوند، و بدانند که اصل مسأله ما به الادعاء چیست؟ و چرا اين مسأله در مدت بيش از صد سال راه حل نيافته است؟

در مدت يک هزار سال اخير هنگامیکه مرد نامور زرنج سيستان يعقوب ليث صفاري در حدود ۲۵۰هـ ازین سرزمين تاريخي برخاست و مملکت را از گرديز و بلخ تا اقاصي غربي خراسان وحدت داد، تاکنون سيستان و نيمروز با دولت هاي خراساني و بعداً افغاني وابسته است. چون مراکز سلطنت هاي وسيع غزنوي و غوري و آل کرت و تیموريان هرات بنام مملکت خراسان و بعد ازان از اوقات تأسيس افغانستان کنوني و تشکیل سلطنت بزرگ احمد شاه بابا ابدالي همواره در غزنه و بلخ و هرات و قندهار و فيروزکوه و کابل بوده است، بنا برين امراي خانواده صفاري که تا حدود سنه هزار هجري هم در نيمروز باقي بوده اند، همواره با مراکز سلطنتي رابطه دوستي و پيوند اطاعت و ماليه دهی و متابعت داشته اند.

در دوران فترت دو صد ساله يعني بعد از سقوط دولت مدنيت پرور تیموريان هرات تأسيس دولت هوتکي قندهار (۱۱۲۰هـ) که مملکت ما متأسفانه فاقد يك مرکزيت سياسي بود، سيستان گاهي به حکمرانان بومي قندهار و مدتي به سرداران ملي ابدالي هرات و گاهي هم به صفويان ايران تعلق داشت، و بنا برين سلطه صفويان ايران بر سيستان مدت کمي بوده است، تا که با تأسيس دولت هوتکي و ابدالي قندهار تمام ولايت سيستان يا نيمروزي تاريخي واپس به هيکل قديم دولت افغاني پيوست.

اين مطالعه بسيار مختصر تاريخي ميرساند، که سيستانيان همواره جز عزيز ملت خراسان و بعد ازان افغانستان بوده اند، و اين سرزمين از هيکل عظيم افغانستان تاريخي جدا نشده بود، و حيات زارعان و

مردم عزیز نیمروز هم وابسته به آبی بود، که بنام هلمند=هیر مند تاریخی از قلب مملکت ما سرازیر گردیده، و جز و روایات و داستانهای قدیم بومی ما در شاهنامه های و داستانهای بومی واصل این سرزمین تاریخی آریانه قدیم و خراسان متوسط و افغانستان دو قرن اخیر بوده است.

پیوند های متین و استوار ما با برادران سیستانی (که جزو لاینفک ملت افغانستان بودند) بحدی بود، که میجر جنرال گولد سمی (با اغراض استعماری که داشت) هم از آن چشم پوشیده نتوانست و در حکمیت نامه ۱۹ اگست ۱۸۷۳ م (ماده ۴) گفت:

"از نظر جغرافی سیستان و اضحاً يك جزو افغانستان است، و ادخال من غیر استحقاق
قاین درین ولایت، به تعیین يك سرحد خوب طبیعی آن صدمه میرساند."

(لیسترن پرشیا از میجر جان ولایت طبع لندن ۱۸۷۶ م صفحه ۴۱۱)

این ارتباط سیستان تنها جغرافی نبود، بلکه پیوستگی های عرقی و قرب و خویشی هم بود، چنانچه حکمران افغانی سیستان در هنگام تثبیت استحقاق خود به گولد سمید گفته بود: که در عصر احمد شاه بابا ابدالی حکمران افغانی سیستان ملک سلیمان کیانی بن ملک حسین ۱۷۴۷ م از سرداران خود مردم سیستان مقرر گشت و احمد شاه دختر او را بزنی گرفت، و باز هم از همین مردم سیستان ملک بهرام کیانی ولد سلیمان در عصر نواسه احمد شاه بابا یعنی شاه محمود حکمران آنجا بود، که شهزاده کامران دختر برادرش ملک ناصر بن سلیمان را بنکاح خود داشت، و يك دختر سردار دیگر سیستانی محمد رضابن قنبر سربندی در حدود سنه ۱۲۱۷ هجری بنکاح فرزند وزیر یار محمد خان الکوزایی در آمد (که وزیر مقتدر افغان بود) صفحه ۴۰۲ کتاب مذکور.

بهر صورت اینکه گولد سمید و دیگر کارکنان دستگاه استعمار و یا حکمرانان ما در انوقت چه کردند، با این مسایل اکنون کاری نداریم، و مسؤولیت هرکس در تاریخ معلوم است. ولی مطالعه روشنفکران و عناصر ملی افغانی اکنون چنین است: آنچه مردم ما اکنون فکر میکنند:

سلسله تفکر يك ملت، در مسایل حیاتی خویش، وابسته به وقایع تاریخ و اعمال و افکار گذشتگان ایشانست، آنچه همین اکنون با در نظر داشتن تاریخ و وقایع گذشته فکر میکنیم اینست که:

مرکزیت سیاسی دولت های بزرگ خراسانی و کارنامه های ثقافتی و مدنی ایشان در زرنج و غزنه و بلخ و کابل و هرات و قندهار و فیروزکوه و غیره ثابت می سازد، که خاک این سرزمین در هر دوره تاریخی بهر نامیکه بود و یاهست، از نظر جغرافی و اقتصادی و عوامل مؤثره پیدایش سلطنت ها و مدنیت ها، يك استعداد و مرکزیت خاصی داشته و بنابراین همواره پیدایشگاه سلطنت های بزرگ و مدنیت و هنر و فرهنگ بوده است، و درین سلسله مردم ما را بانیمروز تاریخی پیوندهای ناگسیختنی سیاسی و فرهنگی موجود است. و هم بنابراین علتهاست که مردم افغانستان بامقدرات برادران سیستانی خود علاقه فراوانی دارند. و این پیوستگی يك پیوند طبیعی است. زیرا ما حصل عروق و شرابین مردم افغانستان از قلب مملکت بوسیله

هلمند بدان عضو کشور میرسد، وحیف است که بعد از تخریبات مسلسل بیگانگان، این سرزمین زیبای افغانستان، نتوانسته است که بار دیگر آبادان گردد. ولی ملت افغان (که همواره در طول تاریخ ملت بزرگی بوده است) بعد ازین بر همین حال نمی ماند، و نسل جوان ما سخت ملتفت این نکاتند که چگونه زندگی کنند؟ و برچه نحو منافع ملی خود را حفظ نمایند؟ مبارزه روشن فکران و عناصر ملی اکنون برای امحای آثار استعمار و رکود و ارتجاع آغاز شده است. و افغانستان امروزی همان افغانستان سربسته دیروز نیست.

تاجیکه می بینیم: مسأله آب هلمند برای افغانان امروزی یک مسأله مهم و حیاتی اقتصادی و ملی است. و وظیفه ماست: که بیشتر اهمیت این مسأله را به طبقات ملت روشن تر سازیم. و آنچه به زندگانی زارعین و محنت کشان یعنی اکثریت قاطع جامعه ما وابستگی تام دارد بگوییم. اکنون برگردیم به داستان افسوسناک آب هلمند:

رودخانه بزرگ هلمند که آب آن از عروق و شرابین مملکت ما برمی آید، به سرزمین تاریخی سیستان که همواره جزو لاینفک این کشور بود منتهی میگردد، و آب اضافی آن در آب ایستاده سیستان می افتد. و از اعصار قدیم تاکنون وسیله حیات مردم این سرزمین است و مدنیت های تاریخی دوره های مختلف در شهر هایی از سیستان سپری گردیده، که بوسیله همین سرچشمه فیض و زندگانی یعنی هلمند آبیاری می شده است.

چون در ازمه قدیم تمام سیستان بطور یک واحد فرعی و یا یکی از ولایات شاهنشاهی های افغانی درخود زرنج و غزنه و غور و هرات و قندهار و کابل شمرده می شد، بنابراین مسأله تقسیم آب و یا زمین آن بوجود نمی آمد، و همواره تمام سیستان بیک مرکز افغانی تعلق میداشت.

اما چون بعد از مرگ تیمور شاه بن احمد شاه ابدالی در حدود ۱۸۰۰م وضع داخلی افغانستان بسبب جنگهای فیودالی داخلی شهزادگان و سرداران قبایل مغشوش بود، مرکزیت امپراتوری قوی احمد شاهی در نتیجه خیره سري و نادانی شهزادگان ابدالی و فیودالان قبیلوی از بین رفت در چنین وقت سرحدات غربی استعمار انگلیس از هند به ولایات شرقی افغانستان کشانیده شد، و از شمال هم امپراتوری تزاری روس بکنارهای آمو نزدیک میشد، که رقابت های سیاسی این دو امپریالیزم جهانگیر و مردم خوار، وضع تمام ممالک آسیای میانه و مخصوصاً افغانستان را دشوارتر ساخته بود.

درین اوقات که افغانستان میدان گیر و دار شهزادگان جاه طلب برای تحصیل تاج و تخت بود، تمام توجه شاهان ما هم بطرف ولایات شرقی افغانستان بزرگ مصروف می شد، زیرا از انسو عفریت کشور ربای استعمار انگلیس، با قوای مدهشی پیش میآمد. بنا برین بسا مسایل مهم داخلی ما (و از انجمله سیستان) طرف توجه نبود، و ازین غفلت سازمانهای حکومتی فیودالی (که بجنگ همدیگر مصروف بودند) دولت قاجاری ایران استفاده کرد، و یک قسمت سیستانرا بطوری اشغال نمود، که سرداران مقامی آنجا را (که از حمایت دربار افغانی بسبب جنگهای داخلی مایوس شده بودند) بجای مراکز افغانی، بسوی کرمان

و قادین تهران جلب کرد، و این هم فقط در همان قسمت غربی سیستان بود، که مردم آن با کرمان و برجند و غیره تماسهای اقتصادی داشتند.

متعاقب این احوال المناک، قوای استعمار انگلیسی در ۱۸۳۹م بر افغانستان حمله کردند، و جنگ اول انگلیس و افغان، مردم ما را آنقدر مشغول داشت، که کسی فرصت تفکر در باره ولایات غربی افغانستان نداشت، و این جنگ که باطرد قوای استعمار از افغانستان ختم گردید، باز هم ولایات شرقی ما را مانند پشاور_بنون_سیبی و شکار پور از هیکل افغانستان جدا کرد. وسعی و توجه دربار و رجال ما تا مدتی بدان مسایل شرقی مشغول ماند.

بافوت امیر دوست محمد خان در سنه ۱۸۶۱م باز میدان خانه جنگی و جنگهای فیودالی شهزادگان گرم گردید، ولی چون امیر شیرعلی خان بعد از مدتی بر دیگران فایق آمد و فرصتی یافت، دید که استعمار انگلیسی تا دره خیبر و کوه کوژک رسیده است، و در غرب مملکت هم سیستان افغانی تجزیه شده و اینک مسأله آب هلمند و تعیین خطوط سرحدی غربی هم هیکل افغانستان مظلوم را (که از جنگهای داخلی و خارجی سخت صدمه دیده) تهدید میکند.

امیر شیر علی خان که سیاست آزادی نسب به پدر داشت، و آنقدر خود را مجبور به تحکم انگلیسی نمی شمرد، و حتی با قبول هیئت های سیاسی روسیه_ترکیه_ایران بدربار خود مورد خشم و کینه حکمرانان هند انگلیسی و استعمار آنها نیز قرار گرفته بود، کوشش نمود و سید نور محمد شاه صدر اعظم را به تهران فرستاد، تا مسأله سیستان و آب هلمند را با مذاکرات دوستانه حل نماید، ولی دولت استعماری انگلیس بموجب میثاق ۱۸۵۷ پاریس که با ایران بسته بود، حق حکمیت چنین مسایل را بخود میداد، و بنا برین سر فریدریک گولد سمید را در سنه ۱۸۷۲م برای تعیین خطوط سرحدی به سیستان فرستادند.

فاجعه گولد سمید:

با وقوع جنگ اول افغان و انگلیس و شکست قوای استعمار بدست ملت افغان، و امحا و قتل عام ۲۰ هزار لشکریان متجاوز انگلیس بین کابل و جلال آباد (که جز یکنفر دکتر برایدون زنده سری نجات نیافت) امپریالیزم شکست خورده انگلیس و رجال آن نظر خوبی به افغانستان و ملت دلاور آن نداشتند. خاطرهای مهیب قتل عام لشکریان انگلیسی در گندومک و جگدک در قلب هر فرد زمامداران انگلیسی باقی بود، و با وجود آن زیانهای جانی و مالی و شکستی که بحیث اولین امپراتوری جهانی در افغانستان دیده بودند، اینک امیر شیر علی خان در افغانستان سیاست لبرالی را تعقیب میکرد، و به عظمت امپریالیزم جهانی انگلیس وقعی نمیگذاشت.

در چنین حال که دربار ایران و صدراعظم آنوقت میرزا حسین خان سپه سالار با اشاره نماینده سیاسی انگلیس در تهران میچرخید، در نظر یکنفر انگلیس مانند سر فریدریک گولدسمید، منافع آن طرف مهمتر و با ارزش تر از افغانستان بود، و ببینید که این گولد سمید درین صحنه چگونه بازی کرد؟ و بملت افغان چه

صدمه جانكاهي رسانيد؟ كه در نتيجه آن موجب عدم رضا و اعتراض دربار افغاني و شدت اختلاف نظر بين افغانستان و انگليس گرديد، تا كه همين اختلاف موجب جنگ دوم افغان و انگليس شد.

ملت افغان كه تازه از جنگ اول دم راست كرده بود و مردم ما به اندمال جراحات خود مشغول بودند، و دربار افغاني هم در تعقيب يك سياست سرپوشيده پيش ميرفت و مردم را از قضاياي ملي اطلاعي نميداد، در چنين حال گولد سميد به مطالعات خود در سيستان پرداخت وي از نتيجه مطالعات يکطرفه خود تمام مساحت سيستان را ۷۰۰۶ ميل مربع تعيين كرد، كه از انجمله ۳۸۴۷ ميل مربع آباد، را به ايران و ۳۱۵۹ ميل مربع خشك را بافغانستان گذاشت (رجوع به صفحه ۲۱۳/۲۱۲ كتاب افغانستان تاليف انگوس هملتون طبع لندن ۱۹۰۶م)

ولي اين تقسم اراضي باكمال وقاحت و بي شرمي باين حساب صورت گرفته بود:

عدد نفوس تمام سيستان: ۲۰۵،۰۰۰ نفر_ في مربع ميل ۳۴ نفر

عدد نفوس سيستان ايراني: ۴۵ هزار (كه از انجمله ده هزار كوچي و ۲۰ هزار سيستاني و ده هزار ايراني بودند، في ميل مربع ۱۵ نفر) رجوع به صفحه ۲۱۳ كتاب مذكور) اكنون اين ستمگاري استعمار را نيك ببينيد! براي (۱۶۰،۰۰۰) نفوس افغاني ۳۱۵۹ ميل مربع زمين. ولي براي ۴۵ هزار ايراني ۳۸۴۷ ميل مربع! اينست حكمت و فيصله كسي كه ما قواي دولت او را به فضيحت و رسوايي از كشور خود رانديم، ولي او در چنين موقع كينه خود را از ما كشيده:

چون قلم در دست غداري بود لاجرم منصور برداري بود

اكنون يك حساب ديگر را هم ملاحظه فرماييد:

همين انگوس هملتون انگليس مي نويسد:

"همانطور يکه حيات مردم مصر به نيل وابسته است، براي مردم سيستان هلمند منزلت دارد. تمام ماليات سيستان در همان عصر صد هزار خروار گندم و ۷۱ هزار تومان نقد بابت مزروعات ديگر بود. كه جمله بحساب نقد ۱۶۴،۰۹۵ تومان گردد. از انجمله حكومت ايران ۲۶۰۰ تومان نقد و ۲۴،۰۱۲ خروار گندم (هر خروار ۷ قران) ميگرفت، كه نقداً ۱۲،۵۴۰ تومان مساوي ۲۵۰۰ پوند شود. (كتاب مذكور صفحه ۲۲۲ بحواله كتاب ورزش و سياست در تحت آسمان شرقي تاليف ارل آف رونالدشاي) اكنون از روي اين حساب هم ستمگاري گماشته استعمار گولد سميد را ملاحظه كنيد:

از سرزمين سيستان فقط ۱۲،۵۴۰ تومان بدولت قاجاري ميرسيد و باقي عوايد سيستان ۱۵۱،۵۵۵ تومان به اميران تعلق داشت. ولي هنگامي كه كار تقسيم زمين بدست سياه كار يکنفر گماشته استعمار افتاد، (۶۸۸) ميل مربع زمين را زياده تر بكسي بخشيد، كه از ۱۵۱ هزار را دريافت مينمود اكنون نتيجه اين تقسيم نماينده استعمار را هم ببينيد كه بعد از (۳۰) سال برحيات زارعان و دهقانان مظلوم ما در ريگزارهاي خشك و بي ثمر چه بود؟

در سنوات ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۵ م چون جي _پي تیت مامور پیمایش انگلیسی با هیئت مکماهون به سیستان آمد، وی در سیستان ایران در حدود ۲۱ هزار خانواده و در سیستان افغانی (۱۶) هزار خانواده را تخمین کرد، چون در یک خانواده دهقانی بیش از ۳، ۴ نفر نباشد، بنابراین عدد نفوس سیستان ایرانی در حدود ۹۱ هزار از سیستان افغانی ۷۰ هزار بود (رجوع بکتاب سرحدات بلوچستان از تیت طبع لندن ۱۹۰۶ ص ۲۲۴).

ازین اعداد ثابت می آید، که در مدت ۳۰ سال در نتیجه این تقسیم غیر عادلانه، نفوس دهقانان افغانی مظلوم ما بیک نصف کم گردیده و در حصص سرسبز و مزروعی که بایران بخشیده بودند دو چند شده بود! اینست فاجعه گولد سمید و انصاف او، و این بود سر نوشت دهقان ما دران سرزمین.

فاجعه دوم در تاریخ بر دست مکماهون:

انگلستان استعمارگر، بدین کینه توزی خود برخلاف ملت افغان قانع نشدند، و چون بعد از تقسیم گولد سمید دولت افغانی برای تصفیه حساب خود، راجع به ولایات شرقی و سرزمین اینطرف دریای سند و وادی ژوب بوسیله سید نور محمد شاه صدراعظم داخل مذاکرات جدی گردید، و این افغان وطنخواه اندرین راه در پشاور جان داد، و میت او را بکابل انتقال دادند. و از جمله مسایل مورد علاقه افغانستان مسأله سیستان نیز بود، و انگلیسیان منافع ما را علانیه پامال میکردند، کار باختلاف جدی طرفین کشید، و امیر شیرعلی خان ستیلاتوف نماینده امپراتور روس را بدربار خود پذیرفت و با او معاهده بی تسوید کرد، و جنرال نویل چمبرلین فرستاده لارڈ لیتن حکمران انگلیسی هندوستان را از دروازه خیبر براند (۲۱ ستمبر ۱۸۷۸ م)

لارڈ لیتن که از طرفداران جدی "فارود پالیسی" در افغانستان بود، شصت هزار لشکر خود را از سه محاذ کوژک قندهار و گرم پکتیا و خیبر ننگرهار با تجهیزات کامل بر افغانستان سوق داد، و بتاريخ ۲۱ نومبر ۱۸۷۸ م بر افغانستان تاختند، و جنگ دوم افغان و انگلیس آغاز شد و به فاجعه معاهده گندمک و خرابی دیگر افغانستان منجر گردید، تا که با قیام عمومی ملت افغان در سنه ۱۸۷۹ و شکست ثانوی استعمار خاتمه یافت، ولی انگلیسیان توانستند بعد ازین سیاست خارجی افغانستان را بمرام خود اداره کنند. و در همین سلسله بود، که در سنه ۱۹۰۳ م امیر افغانستان را بران واداشتند، که تقسیم خط سرحدی سیستان را با ایران بوسیله یک هیأت انگلیسی قبول نماید.

این هیئت انگلیسی بسرکردگی کلنل مکماهون مدت دو سال بدین کار در سیستان مشغول ماند، و در آخر قرار خود را بر اساس همان تقسیمات غرض آلودی انصافانه گولد سمید با تعیین یک ثلث حقایه آب هلمند در بند کمال خان برای ایران در ۱۰ ماه اپریل ۱۹۰۵ م صادر کرد، ولی این حکمیت چنانکه در فروری ۱۹۰۶ م از طرف پادشاه قاجاری ایران رد گردید، از طرف افغانستان نیز بمورد عمل گذاشته نشد. اما مردم ما در سیستان همواره حقوق برادری همجواری ایرانی را با کمال جوانمردی ملحوظ داشتند، و برادران

ایرانی خود از دادن آب لازم دریغی ننمودند.

قراداد علی محمد و باقر کاظمی را شورای ملی رد کرد:

سیاست دولت تهای افغانی بعد از جنگ استقلال و تشکیل وزارت خارجه چنین است، که همواره با ممالک همجوار و اسلامی برادرانه و در فضایی حسن نیت و نیکوکاری رابطه داشته باشند، و این سیاست از روحیه ملت ما سرچشمه میگیرد، و مردم ما با همجواری خود ممالک دوست چنین احساسات دوستانه را می پرورایند. ولی بالعکس با متجاوزان و استعمار چنان رفتاری دارند، که مردم دنیا در جنگ اول و دوم افغان و انگلیس دیدند.

بر اساس همین روحیه ملی، روابط ما همواره با برادران ایرانی، مبنی بر دوستی و برادری و مؤدت و نیکوکاریست، ولی ملت افغانستان همواره منافع ملی خود را هم در نظر دارد، و نمیخواهد آنرا قربان حسن نیت یکطرفه نماید.

در سنه ۱۹۳۸م سفیر کبیر دولت ایران جناب آقای باقر کاظمی و شاعلی علی محمد وزیر خارجه وقت، قرار دادی را در ۱۵ ماده بتاريخ ۶ دلو ۱۳۱۷ش امضا کردند، که مطابق قانون اساسی افغانستان، بالیستی بعد از تصویب شورای ملی بمورد عمل گذاشته میشود، ولی این قرار داد بموجبی از طرف شورای ملی رد گردید، که در بند کمال خان حقوق نصف آب هلمند را بایران گذاشت بود، و این عمل حتماً موجب شکایت مردم ما میگشت و نمایندگان مردم در شورای ملی نمیتوانستند، چنین تجویزی را بپذیرند، و حق هم داشتند. زیرا واگذاری نصب آب هلمند در بند کمال خان، طبقات زارعان ما را در ولایت نیمروز از بین میبرد، و برای این طبقه محنت کش پیام مرگ بود.

تا اینجا داستان آب هلمند مربوط به وقایعی است، که در کتب تاریخ کم یا زیاد آنرا ضبط کرده اند و داستان قرار داد مردود ۱۳۱۷هم به تفصیل در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ نگاشته شده که بقول مولف دانشمند آن "دریادلی" بوده است.

بعد ازین هم می بینیم که حکومتهای افغانی، مساعی حسنه خود را دوام داده اند، و مرحوم محمد کبیر لودین (وزیر فواید عامه وقت) سفرهایی بایران نمود، که تفصیل اقدامات بعدی تاکنون بر ملت ما پوشیده است و بنابراین با سند و حواله دوران باره چیزی نمیتوان گفت. و خدا میداند، که علل این کتمان و اختفا چیست؟

اما مردم اکنون چشم دارند، و می بینند، و این پرده های سر پوشیده را ازهم میداند. و این وظیفه را بدوش جراید ملی می اندازند. و بنا برین آنچه درین باره جسته و گریخته در جراید خارجی نشر شده، و حافظه ما ضبط کرده، باید درینجا گفته شود. و اگر جریان مسایل چنین نباشد، بهتر است منابع وزارت خارجه حقایق واقعی را از پرده کتمان و استتار بکشند و برای اطلاع مردم نشر دهند. و بنابراین آنچه در سطور ذیل نوشته میشود، مبنی بر شنیدگیهای ماست و شاید حقایق عینی نباشد. و اگر وزارت خارجه درین

باره توضیحي دهند، عين آنرا نیز نشرخواهيم کرد.

کمیسیون بي طرف:

چون مساعي طرفين در حل مسأله آب هلمند به نتیجه بي نرسید، و بند کجکي هم ب رهلمند ساخته شد، و بين سنوات ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۷ ش بمساعي دولت اتازوني يك کمیسیون بي طرفي مشتمل بر نمايندگان سه دولت ساخته شد، تا وضع کنوني و آینده را درسيستان افغاني و ايراني مطالعه کنند، و سوابق تقسيم گولد سميد و مکماهون را هم ببينند. اين کمیسیون بي طرف که مرکز آن در واشنگتون بود، بعد از مطالعات خود در هر دو حصه سيستان افغاني و ايراني و جريان هلمند بايستي نظر خود را بطرفين اعلام میداشت، ولي حکميت قاطع نبود. تا جايکه شنیده شده، گویا کمیسیون بي طرف، آب هلمند را از ۸ واحد ۶ حق افغانستان دانسته و ۲ راحق ايران وانمود کرده اند، که بدین حساب ۱۸ کیوبک فیثانیه بعد از بند کجکي به ايران واگذار مي شود، و هم همین کمیسیون بعد از تجديد نظر این عدد را تا ۲۲ کیوبک آب در يك ثانيه بالا برده است. و هم يك گراف جداگانه را از نظر تعيين حقا به در طول ماههايسال به آن ضميمه نموده است. شنیده مي شود، که حکومت افغانستان نظر کمیسیون بي طرف را در باره ۲۲ کیوبک پذیرفته بود، و موقف وزارت خارجه ما چنین بود که همواره بر اساس ۲۲ مذاکره نمایند آنهم در واشنگتون و پیش همان کمیسیون بي طرف.

گویند: چون سناتور جهان با نیاز ايران سفري دوستانه بکابل نمود، وي (۳۲ تا ۳۴) را پیشنهاد کرد، ولي وزير خارجه آنوقت ما یازده سال قبل، موقف کمیسیون بي طرف و عدد ۲۲ را با جريان مذاکرات آینده در واشنگتون بمحضر کمیسیون بي طرف تايید کرده بود.

اکنون که بعد از توقف ۱۱ ساله باز طرفين بمذاکرات دوستانه دران باره مي پردازند، معلوم نیست که موقف وزارت خارجه چیست؟ ولي مسموعات مردم و افواه چنین است، که اگر افزونتر از عدد (۲۲) آبي از هلمند با ايران داده میشود، ممکن است تا ۶۲ کیوبک ديگر برسد.

و دولت ايران قيمت آنرا به نرخ بين المللي نفت خواهد پرداخت. و هم ممکن است يك مقدار پول نقد براي تعمير دستگاہ برق کجکي داده شود، که برق اضافي آنرا دولت ايران خواهد خرید.

تا جايي که ملاحظه میشود، اگر مسموعات راست باشد، درینجا دو مشکل ديگر بوجود مي آید، که يکي مسأله آب سيل است، و آبهاي سيلابي تقريباً يك خمس افغانستان بواسطه مجاري هلمند و ارغنداب و ترنک وغيره درين نقطه فراهم مي آید، که گاهي وسيله ویراني نیمروز افغانیست، و این آبها چون تاکنون مهار و کنترل نشده، سر نوشت آن چه خواهد بود؟

دوم مسأله وقت قرارداد يا حق فسخ و دوام آنست.

این هر دو مسأله با در نظر داشتن جنبه هاي تکنیکی آب هلمند و امکانات استفاده هاي آینده مردم ما

در وادي وسيع هلمند ازگرشك و لشكرگاه تا زرنج سيستان، درخور غور و سنجش عميق است. احياي مجدد وادي هلمند با اهميت زراعتي و صنعتي و ملي آن همواره يكي از وظيفه مهم و درجه اول حكومت هاي افغانيست. ما بايد وضع اقتصادي و توان تعميري امروز را در نظرنگيري، بلكه آينده خود را با دقت و تعقل محاسبه و سنجش نماييم. امضاي قراردادهاي طويل المده درين مورد، بزبان آينده ما منتج ميشود، و بايد هر حكومتي كه بچنين كار مي پردازد، باز پرس آينده مردم و مسؤليت هاي تاريخي خود را فراموش ننمايد.

تاريخ شاهد است كه وادي هلمند، گهواره مدنيت درخشان، و داراي شهرهاي بزرگ مانند بست، سروان، سنگين، تگين آباد، داور، زرنج وغيره بود، و حتي طول خرابه زار مراكز نيمروز امروز هم در حدود ۴۰ ميل بنظر مي آيد، كه استعداد زراعتي و مدني و تهذيبي اين وادي عظيم افغانستان تاريخي را وانمود ميكند.

اكنون كه وسايل جديد تعمير و ساينس و تخنيك و كشاورزي و صنعت كاري عصري تماماً در اختيار ما گذاشته ميشود، و دستگاه بزرگ مولد برق كجكي هم در تمام اين موارد كمك شاياني در توليد قواي محرکه خواهد نمود، ملت افغانستان نميتواند، اين گهواره زندگاني آينده زارعان و چندين مليون كوچيان بيزمين و بي آرامگاه خود را به ثمن بخرش بفروشد.

حكومتهاي افغاني بايد اين نكته را فراموش نكنند، كه اكنون مقادير بزرگ آب دريايي و سيلابي بآن سو جاريست، كه لابد وسيله احياي موات فراوان در انطرف خط سرحد خواهد بود، و اگر اين عمل دوام نمايد، در آينده مشكل عظيمي را ايجاد خواهد كرد. زيرا هر كس كه آن اراضي مزروع را ببيند، حكم نخواهد كرد، كه آگر خشك سازند و بنا برين بايد از همين اكنون غم آينده را بخورند، و همان موقف وزارت خارجه را به حساب ۲۲ كمسيون بي طرف در نظر داشته باشد.

درين مورد دريا دلي و بخشش جايز نيست و همان وضع زراعتي و آباداني را كه كمسيون بي طرف ديده و مقدار (۲۲) را براي آن سنجيده بود برسميت بايد شناخت و مذكرات آينده را هم بر اساس آن دوام بايد داد، تا اين معضله بطور دوستانه در فضاي حسن نيت با در نظر داشتن منافع ملي و حقوق هم جواربي و برادري حل گردد.